

این اوپاش بر در سرای آنان اصرار و لجاج کنند و نروند و مایه خجالت وی گردد، کاش این رسم بر افتادی تا بزرگ‌زادگان نام‌آور بی‌زر را خجالتی روی ندادی.

ایضاً

روزی حضرت نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی بدان پادشاه آگاه خدمتی شایسته کرد یا سخنی درخور و بایسته گفت تا طبع آن حضرت نیک بر شکفته شد و به برادر آزاده فرمود: از من تمنائی کن که روا دارم. شاهزاده آزاده را تملقی و خوش آمدی به خاطر رسیده عرضه کرد که:

الحمد مرا از دولت آن حضرت حاجت و نیازی نیست، کارهایم بر وفق نظام است و وسعتی و راحتی تمام دارم، اما اگر تخفیفی در جمع منال رعایا رود مزید دعاگوئی دولت شود.

پادشاه دانا برآشفتم و او را برانند و پس از لابه و الحاح و اتابه دگرباره بخواند و فرمود:

ای فرزند ارجمند رأیت خام است و بر خطاست، چون با رعایا به سر نبرده‌ای از حالت این گروه عامه تجربتی حاصل نکرده‌ای، رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد و علی هذا القیاس. چون عموم اهالی مُلک را فراغت روی دهد به عمال و حکام تمکین نکنند و در فکرهای دور و دراز در افتند، این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند؛ و الا کار زراعت و فلاحیت نقصان یابد و توفیر در غلّه و حاصل ضعیف شود و قحط پدیدار آید و لشکری از کار بیفتند و فسادهای عظیم روی دهد و مُلک از میان برود. ارباب زراعت و فلاحیت باید چنان باشند که هر ده (۱۰) خانه را یک دیگ نباشد تا به جهت طبخ آشی یک روز به عطلت و انتظار بسر برند و الا رعیتی نکنند و نقصان در مُلک روی کند.

ایضاً

وقتی در طهران نقاشی چند را به نقش عمارات ارک و خلوات دیوانخانه مقرر فرمود پس از اتمام، پدر مؤلف را فرمود که به نقاشان اجرتی ده، ولی معین نکرد، از

غایت احتیاط و دقتی که آن حضرت را بود، پدر فقیر ندانست که به نقاشان چه مقدار انعام یا اجرت باید داد و از باس او نمی‌توانست که دیگر بار از مبلغ و مقدار پرسش کند و این حکم مبهم بماند. و پس از روزی دو سه از دیوانخانه کلاه فرنگی برآمده عزم نقاش‌خانه و تفرج باغ سلام عام فرمود، تنی دو در حوالی صندوقخانه از اهل کسب بدید، از ایشان پژوهش کرد؟ عرض کردند که: ما نقاشیم که در فلان عمارت خاصه نقاشی کردیم و ما را به خازن حواله فرمودی، هنوز اجرتی و انعامی به ما نداده. فوراً پدر مؤلف را بخواند و بدو فرمود که:

اجرت نقاشان را چرا ادا نکردی همانا تصور کردی که نقاش دیگر باره به ما نرسد و چند بار به نزد تو آید و عذرگویی و دفع‌دهی، نومید هم آخر برود و باز نگردد و در دفترخانه ما براتی به اسم اجرت نقاش بگذرانی و پس از مدتی به خرج آری؟ ما چه می‌دانیم که اجرت نقاش رسیده یا نرسیده؟ و آنان نیز جرأت عرض مجدد نخواهند کرد، بدین گونه در عرض سال مبالغی از اموال ما را به حیل خواهی خورد و با مستوفیان دیوان خواهی ساخت و به رشوه و عشوه محاسبه خود را خواهی پرداخت.

و فوراً فرمان داد که روز بانان و مردم کشان و دژخیمان میران غضب حاضر شدند و حکم به قتل او کرد، طناب در گردگردن او افکندند و قریب به هلاکت شد. عرض کرد که: مرا رخصت فرمائید که من مزد نقاشان را از خود خدمت کنم و هر چه مقرر شود بدهم.

پادشاه سیاست پناه او را اطلاق فرمود و مبلغی جریمه این گناه عظیمه بر او مقرر کرد، وی بیرون رفته زری نقد حاضر آورد و پادشاه و الاجاه خندان خندان آن سببیکه‌های زر را تصرف فرموده دو سه تومان از آن را به نقاشان انعام فرمود و مابقی را در جیب فرو ریخت.

و از این گونه امورات و اتفاقات زیاده از حصر وقوع یافته که اگر به تحریر در آید تفصیل یابد و تمام این گونه احکام از روی حکمت و سیاست مُدن بوده و ظاهراً در نظر اهل ظاهر غریب می‌نموده.

همانا از اهالی خلوت آن حضرت کمتر کسی را گوش و بینی صحیح بوده است

چه بهر ابرادی حکم بپریدن گوش و بینی چاکران حضور همی فرمود؛ و گاه گاه که بپریدن گوش کسی حکم رفتی فرمودی که به جهت بارهای دیگر قدری به جای گذارید و خود نیز گاهی با کارد شکاری گوش ملازمان پریدی و آنچه کردی بر وفق حکمت بودی، چه بعد از نادر شاه عموم خلق در دولت زندیه به بطالت و لهو و لعب معتاد شده بودند و امر ملک را نظامی نبودی. لهذا خفتگان را از خواب غفلت به سیاست بیدار همی فرمودی و خردمندان دانند که رحمت و جمال صرف باعث غفلت و راحت و استراحت و تن آسائی و تن پروری همه عالم شود و غضب و قهر و جلال و بطش و باس و سیاست باعث ملالت و کسالت و نفور و عداوت قلبی کلّ خلایق گردد، لهذا حال نادر شاه چنان شد که بیگانه و خویش و غنی و درویش را بدو امید نماند تا ناچار مردم به ستوه آمدند و با آن جلال و هیبت تنی چند از ملازمانش وی را بکشتند و پس از او در [۱۲۸] دولت کریم خان زند چنان شد که چاکر از مولا و بنده از آقا و رعیت از حاکم نترسیدی و اسباب لهو و لعب و عیش و طرب غلبه کرد؛ و مدت پانزده (۱۵) سال بیشتر خلایق در مهاده امن و امان برآسودند تا کار چنان شد که او از میان رفت و دولت به خاقان قاجار منتقل شد.

بنابراین این شهریار حکیم دانا و بینا دانست که اکنون گاه سیاست است و چنین کرد تا خلق تابع شدند و فی الواقع در عوالم سیر و بینش خود نیکو دید، ولی چون از اندازه در گذشت و از حد اعتدال انحراف جست و خاقان قاجار کار بر عبادالله تنگ کرده رحمت خداوندی که بر غضب سبقت دارد، آنچه اقتضای غیرت و ملک الملوکى اوست به ظهور آورد، تنی دو سه از خادمان بی مایه که نامشان در جریده عوام ثبت بود و علی الصّباح بدیشان توعید قتل برفته بودی و شب بر ستاره و ماه نظاره همی کردند و همی گریستند، چنان شد که آن پادشاه ذو البطش الشّدید را آن سه چهار فراش گمراه در فراش سحرگاه بکشتند و ان هذا شیء عجیب کرا چنین گمان رفته بود که دولتی بدان شوکت و صولت به دست دو سه نفر از ادانی ناس انقراض یابد ذلک تقدیر العزیز الحکم.

رباعی

تاریخ جهان که قصه خُرد و کلان ثبت است درو ز شیر مردان و یلان
در هر ورقش بخوان که فی عام کذا قدمات فلان بن فلان بن فلان

در بیان وقایع و اتفاقات که پس از قتل و شهادت شهریار سعید شهید حضرت آقا محمد خان گیتی ستان کامکار قاجار روی داد

بعد از ظهور این واقعه که به نمونه‌ی إذا وقعت الواقعة بود، خائنان ثلاثه به نزد صادق خان کاذب شقاقی که همانا با او راهی داشتند رفتند؛ و شرح حال با او باز گفتند. او باور نکرده که پشه بر پیل و قطره بر نیل غلبه کند، به مضمون قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱ دلیل و برهان خواست. بازویندهای مشهور به «دریای نور» و «تاج ماه» را بردند و بر قتل آن پادشاه و الاجاه برهان و گواه کردند و بدو دادند. خاتم جم در دست اهریمن‌ترین در افتاده داعیه سلیمانی حاصل کرده و همانا ندانست که محققین دورانیش از این پیش گفته‌اند که:

نظم

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی
علی الصباح در اردوی خدیو خسته جگر خونین پیکر از این زمزمه و همهمه آثار
فزع اکبر جلوه کرد، محمد حسین خان سرکشیکچی باشی قاجار و میرزا رضا قلی
نوائی منشی الممالک که از مقریان آن شهریار بودند، سرآسیمه به خوابگاه حضرت
پادشاه ایران رفتند؛ و درون شدند، تن حضرت شاهی را چون ماهی در بحر خون
غریق یافتند، دود از وجود آنان برآمد این قدر کردند که آنچه از اسباب و اثاثه
سلطنت باقی مانده بود برداشته به اردو بازگشتند و با پیر و جوان هم از راه نخجوان
روانه دارالسلطنه طهران شدند و اهالی آن ولایت بقایای اردو را غارت کردند.

چون این خبر قیامت اثر در اردوی بزرگ خاقان ترک انتشار یافت اردو به هم
برآمده، عساکر متفرق شدند. نواب امیرزاده حسینقلی خان و حضرت شاهزادگان و
امیر کبیر سلیمان خان اعتضادالدوله از راه رشت عازم تختگاه ری گردیدند، حاجی
ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله با تفنگچیان مازندرانی از راه اردبیل و زنجان به
طهران عزیمت کردند، نجفقلی خان شاهسون در راه با ایشان مرافقت کرده و نواب

۱. سوره نمل، آیه ۶۴: بگو: اگر راست می‌گویید دلیلتان را ارائه بدهید.

علی قلی خان برادر شهریار مغفور ذیشان از ایروان به راه مراغه و خوی و تبریز عبور و از خیال خام سلطنت مغرور در چهار فرسنگی طهران نزول کرد، امرا در قزوین به یکدیگر ملاقی شدند و بالاتفاق در قریه دولاب طهران بار اقامت افکندند؛ اما صادق خان کاذب شقاق پیشه که در این واقعه متهم بود با یکهزار (۱۰۰۰) سوار از دنبال اردو همی تاخت و کاری نساخت.

مع القصة اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و مهدیقلی خان قاجار و پسرقلی خان شامبایاتی و مهرعلی خان دولو و محمدحسین خان قوینلو کشیکچی باشی به زحمات تمام خود را رهانیده و به حوالی ری رسانیده در خارج طهران اجتماع کردند.

و چون حضرت شاهنشاه پیش‌بین در هنگام سفر آخرین امیر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی طهران را سپرده بود که: اگر امری واقع گردد، جز نواب نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان را به دخول طهران و جلوس بر تخت سلطنت ایران تمکین نباید گرد. وی نیز آن عساکر و امرا را راه به دارالسلطنه ری نداد و به مشاوره میرزا محمد شفیع مازندرانی عریضه به خدمت زینبندۀ تختگاه‌شاهی جهانبانی نگاشتند و قدوم او را به دارالسلطنه استدعا کردند. چندانکه علی قلی خان و حسینقلی خان اصرار ورود ری کردند، امیر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی نپذیرفتند، حتی آنکه صراحتاً بدانها پیغامات تهدیدآمیز دادند و در به روی احدی نگشادند.

و در واقع آن امیر و ابن دبیر ترک و تات تعلقی و نعمتی جزیل در این امر عظیم کردند و حقی بزرگ بر دولت خاقان ترک اثبات نمودند و شبها بر برج و باره همی گردش کردند و پیادگان و تفنگچیان مازندرانی را دل دادندی تا حضرت وارث تاج و گاه جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه از شیراز جنت طراز در رسید و بر تخت موروثی تکیه گزید.

در تفصیل اطلاع
حضرت شاهزاده جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه
از واقعه خاقان ۱۲۹۱ | شهید و از شیراز عزیمت
طهران فرمودن

پوشیده مماناد که حضرت نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان ثانی بعد از سفر کرمان و تسخیر فارس به امر پادشاه کامکار قاجار به ایالت فارس و کوهکیلویه و لارستان و یزد و کرمان مشغول بود و پادشاه سعید شهید در وقت عزیمت سفر آذربایجان و قزلباغ و روس و قزلر او را احضار فرمود و پس از وصایا و سپارشات دیگر باره به شیراز مرخص کرد. و هم در ایام محرم الحرام که به تعزیه داری سبط حضرت نبی انام اشتغال داشت این خبر موخش به آن حضرت رسید.

پس از سوگواری و تعزیه گزاری عیال و اطفال را در شیراز گذاشته و شاهزاده آزاده نواب محمدعلی میرزا را که در آن سال نه (۹) سال داشته به صیانت و محافظت اهالی حرم مأمور فرمود، خوانین قراگوزلو و قاجار و افشار و گلپایگانی جمعی از مقربین را به خدمت شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایاله فارس مأمور فرمود، بابا بیگ استرآبادی را به لاله گی سرافراز کرده با حسین بیگ قاجار قزوین یوزباشی غلامان خاصه که مردی دلیر و شجاع بود و شش صد (۶۰۰) تن از سواران مبارز زبده نخبه برگزیده پسندیده در روز نوزدهم محرم سال یکهزار و دویست و دوازده (۱۲۱۲ هـ / ۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ م) از شهر شیراز بیرون آمده به بقعه شمس الدین حافظ عارف شاعر شیرازی نزول کرد و دیوان غزلیات او را از خادم بخواست و نیت خود را از آن دیوان تفأل برآراست و بر لوحه صفحه غزلی واقع شده بود که این بیت از آن است که:

نظم

ای عروس ظفر از بخت شکایت منما حجرة حسن بیارای که داماد آمد
این بیت را به فال فرخ گرفته و از بروزات لسان الغیب شمرده موکب ظفر کوکب
را به جانب طهران عطف عنان کرده، در مدت یازده (۱۱) روز بیست و چهار (۲۴)
منزل راه به پای رخش جهان پیمای پیموده، دوازدهم روز در منزل کناره گرد برادر

کهرش نواب حسین قلی خان ثانی و اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی که هنوز در خارج شهر طهران بوده راه بدرون نیافته بودند، به حضور سعادت ظهور نواب مستطاب نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان ثانی شرفیاب شدند و به رکاب بوسی آن حضرت سعادت یافتند و اظهار عبودیت و ارادت کردند، با نواب عم اکرم علی قلی خان قاجار که هنوز به حضور حضرت شهریار نیامده بود خطابی و عتابی رفت، و نواب شاهزاده حسین قلی خان به استمالت و احضار او مأمور شد. و هم از میان راه فرمانی شاهانه از جانب جهانبانی به نور محمد بیک غلام سرکار اشرف اعلی که ضابط خالصه جات مازندران بود مرقوم شد که:

چون ولایت مازندران و دارالمؤمنین استرآباد مُلک طلق این سلسله سلطنت نژاد است و شهر ساری مخزن جواهر و نقود و انبار ذخایر و تحایف خاصه شریفه حضرت شهریار است و ایلات و احشام بسیار در آن ولایت متوطن می باشند در حفظ خزاین و دفاین سلطانی اهتمام باید.

لذا نور محمد بیک در آن امر رعایت انضباط کرده و کمال اهتمام در انتظام امر مازندران به ظهور آورده، و امام قلی خان قاجار بیگلربیگی استرآباد نیز در ضبط و نظم آن ملک موروثی مساعی جمیله به ظهور آورد و خدمات کلیه به انجام رسانید. و در کمال شوکت و ظفر، موکب ظفر کوکب از کناره گرد عزیمت ورود دارالخلافه طهران فرموده، علیقلی خان عم پر غم جمعیتش به تفرقه مبدل گردید و ناچار به رکاب بوسی حضرت شهریار آمد و داخل طهران شد. امیرکبیر میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی طهران، فرزند ارجمند خود الله یارخان را قبل از ورود به استقبال موکب مسعود روانه نمود، و بعد از دخول به شهر خود در حوالی دروازه اظهار خدمتگزاری و جان سپاری نمود، و مورد التفاتی بی اندازه شد. میرزا محمد شفیع وزیر که دبیری بود فرمانپذیر به حضور اعلی آمده تفقدات بی کرانه دید.

انابنا شدن علی قلی خان به فرمان فتحعلی شاه قاجار

و چون نواب علیقلی خان را از تعظیم و تکریم برادرزاده خود حضرت سلطان

فتحعلی شاه جهانبانی گردنکشی به ظهور آمده، اعزازی ندید و درکنجی خزید تا به حکم وصیت خاقان سعید شهید نواب مهد علیا از او توسطی کرد، حضرت جهانبانی یعنی وارث و ولیعهد تخت خاقانی فتحعلی شاه والجاه امر فرمود که علی قلی خان را محبوس و مکفوف و در بارفروش مازندران مسکون و موقوف دارند، چنان کردند^۱ و پاسبان او در ایام گرفتاری محمد مهدی خان بن محمد حسن خان بن حاجی محمد خان دریابگی مازندران بود که پدرش از چاکران او محسوب و در دولتش بی جهت منکوب آمده بود.

نظم

چنین است کردار گردان سپهر گه او راست قهر و گه او راست مهر
مجملاً آنکه حضرت شهریار گیتی مدار وارث و ولیعهد دولت خاقان سعید
شهید قاجار در چهارم شهر صفر المظفر بر تخت سلطنت ایران جلوس و میرزا
اسمعیل ناظر را که به آوردن عیال و اطفال و شاهزادگان شیراز از اصفهان مأمور
فرموده بود و به اتفاق احمد خان مگری ایشک آقاسی باشی و محمد شریف خان
سرکرده سواره برکشاطی و سردستگان و چاکران مستوران سرادق سلطنت را از
فارس به طهران آوردند و به خدمت پادشاه والجاه سلطان فتحعلی شاه مستفید و
مستفیض گردیدند، همه امارات و آثار و اشارات و دلایل دولت و اقبال از مکمن
مکون به منصفه ظهور و بروز رسید.

۱. به روایت سپهر: وقتی علی قلی خان از آقا محمدشاه بيمناک شده از حاضر شدن به درگاه
تقاعد ورزید، آقامحمدشاه مکتوبی کرده که: هان ای علی قلی خان چرا وحشت در ضمیر گرفتن و
هراسناک شدی. آن برادران که از من کناره گرفتند و آزار دیدند، برادر من بودند، تو آقاجی منی،
روا نیست که خواهر از برادر بیم کند. پس فتحعلی شاه را فرمود: به نزدیک علی قلی خان بشتاب و
او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن؛ لکن از قیل خود با او پیمان مکن و او را خط
امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت (ناسخ التواریخ، ۱/ ۸۹).

در ذکر ظهور و صدور و
وضوح شقاق و نفاق صادق خان [۱۳۰] شقاقی و
تصرف بلاد آذربایجان و قصد قزوین و طهران و
عزیمت شاهزاده والاتبان نواب فتحعلی خان
نائب السلطنه خاقان کامکار قاجار سعید شهید به مدافعه او و
هزیمت یافتن صادق خان شقاقی و
استقلال وارث تختگاه جلال سلطانی حضرت جهانبانی

در هنگام قضیه رزیه و غائله هایله خاقان گیتی ستان سعید شهید آقا محمد شاه طاب ثراه، قاتلان ثلثه که با صادق خان شقاقی همداستان بودند، جواهرات خاصه مشهور به «تاج ماه» و «دریای نور» را با سایر جواهرات گرانبهای شاهی به صادق خان سپردند و در ازای این گونه خدمت بزرگ به ملازمت او تن در دادند.

و او را نیز داعیه پادشاهی و تصورات واهی در خاطر آمده بعد از پراکندگی اردوی بزرگ، وی و طایفه وی به دنبال عساکر متفرقه بی سلطان در افتادند، و چندانکه توانستند از احمال و اثقال و اسباب و اثاث اهالی اردو به غارت بردند و شکستگان جیش کثیر الطیش نیز کام و ناکام و خواه و ناخواه با صادق خان مطیع و همراه شدند و اجتماع اتباع و اشیاع او که زیاده از پانزده هزار (۱۵۰۰۰) نفر ملتزم رکاب گشتند بر دعوی بی معنی او برافزود. و حکام به بلاد آذربایجان تعیین نمود و از جمله جعفر قلی خان برادر خود را به حکومت قراجه داغ فرستاد و دیگر برادر بدگهرش را به ضبط و داروغگی تبریز مامور کرد. و چون کوچ و عیال او مأمور به توقف قزوین شده بودند قصد تسخیر قزوین کرده و به بهانه استخلاص کوچ و عیال خود به محاصره آن شهر اصرار نمود.

و خیر طغیان و عصیان آن شقاقی پیشه نفاق اندیشه به عرض سرکار جلادت آثار جلالت اطوار نایب السلطنه جهانبانی رسید، این معنی مایه حیرت و ماده غیرت امنای دولت ابد مدت گردید، بر خود متحتم دانستند که تا دفع این گُرد نادان واضح العصیان ننمایند، دست در رتق و فتق امورات ملکی نگشایند، چنان مصلحت دیدند که سرداری بر سر او روانه کنند. مقارن این حالات بعضی از عساکر

خراسان در رسیدند، در باب حرکت حضرت جهانبانی به نفس نفیس بدان مدافعه و مأموریت سردار و امنای دولت را تردد و تلون در رأی بود به مشاورت نشستند و در حرکت وارث تاج و سریر به مقابله آن دیو هایله راضی نبودند و می گفتند:

نظم

چه بندی کمر بهر رزم کسی که چون او کمر بسته داری بسی
و شهریار جوانبخت در این رزم و مقابله اصرار داشت.

صادق خان شقاقی از خنجر ورود موکب خاقانی جهانبانی به دارالسلطنه ری و سوسه و اندیشه و اضطراب پیشه و در تصرف قزوین تعجیل کرد، اکابر قزوین خاصه حاجی میر حسن که اعقل و اعرف کدخدایان شهر بود صریحاً صادق خان را از دادن کوچ و عبور به شهر مایوس کرده، صادق خان به محاربت و محاصرت و مکاوحه و مقاتله سعی بلیغ کرد. و هم در حوالی و حواشی شهر لشکر خود را به تاخت و تاراج و تطاول و چپاول رخصت داده و کس به نزد برادران خود فرستاده آنان را در قراجه داغ و تبریز به تصرف و ویرانی بلده خوی ترغیب و تحریص نمود. و چون در سفر سابق خاقان شهید به قراباغ و محاربه امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ، حسین خان بن احمد خان بن مرتضی قلی خان دنبلی ملتزم رکاب و با عساکر ابراهیم خلیل خان مصاف داده مظفر شده بود، حکومت قراجه - داغ و خوی و سرداری آذربایجان به وی مفوض شده بود، و پس از آن به واسطه مصاهرت وی با امیر جوانشیر، خاقان شهید در باره او سوء ظن حاصل فرموده او را به طهران خوانده متوقف داشت، حکومت و سرداری تبریز و قراجه داغ و خوی و آذربایجان به جعفر قلی خان دنبلی مفوض شده؛ و بعد از شهادت خاقان اکبر با اردوی پادشاهی به طهران آمده بود. صادق خان طمع در تصرف خوی نیز کرده برادران به تسخیر آن شهر ارم بهر که سالها پشت در پشت با امرای طایفه اکراد دنبلی بوده مامور کرد.

برادران حسین خان دنبلی که در قزوین بودند احتشادی کرده در مرند به مدافعه آنان رفته آنها را به جانب تبریز فرار دادند از آنجا نیز دوانیده به سراب خراب رسانیدند و سودای این اندیشه خام را که به منزله سرسام بود از سر ایشان به ضرب شمشیر دلیران دنبلی فرو نشانیدند.

بیت

اگر ژاله هر قطره‌ای دُر شدی چو خر مهره بازار از آن پر شدی
 القصه دارای ملک آرای قاجار، وارث تاج و گاه آبای والا مقدار، فتحعلی شاه
 ملقب به جهانبانی، نخست حسین بیک قاجار قزوین که قولدر آقاسی دربار و سواری
 جلادت شعار بود، به لقب خانی ملقب و به سرداری قزوین و اطمینان اعظم و اکابر
 آن شهر روانه فرمود، و گروهی از غلامات خاصه و ملتزمین رکاب را به همراهی او
 مأمور فرمود. و شب هنگام در عالم خواب و حالت نوم خاقان شهید را دید که او را
 به پادشاهی ایران و غلبه بر شاهزادگان و دلبران نوید و نیرو داد و به مقابله مدعی
 مُلک تأکید نمود.

صبحگاه با نیروی یزدانی و فرّ سلیمانی عزیمت مدافعه صادق خان را به نفس
 نفیس تصمیم داد، برخلاف رأی وزرا و امرای دربار مستعد کارزار شد، اگر چه سپاه
 بلاد مجتمع نگردیده بودند و تفرقه تمام داشتند با جماعتی که در همراهی محمد
 ولی خان قاجار باز آمده و گروهی که از مازندران و استرآباد آمده شده بودند [۱۳۱]
 که همانا بیش از هفت هزار (۷۰۰۰) نمی شدند، توکل بر خالق جزو و کل کرده، در
 روز هشتم شهر صفر از شهر طهران خروج و بر مدارج معارج گیتی ستانی و
 لشکرشکنی عروج گزید.

امرا و وزرا در رکاب نصرت مآب سواره و پیاده چون کواکب رخشنده همی
 آمدند تا وارد اردوی ظفر موارد شهریار سترک و خدیو ترک شدند، توپهای تنین تن
 البرز شکن در هنگام ورود و نزول شاه بر اریکه اجلال تهنیت را نعره برداشتند و
 ارباب حضور سر به زمین بوسی گذاشتند، چندانکه در تغییر لباس عباسی که به
 تعزیت عمّ اکرم بلکه والد اعظم شهید سعید در بر داشت الحاح کردند نپذیرفت و
 فرمود تا پاداش و مکافات خونیان و طاغیان به ظهور نرسد مانند آب خضر در
 ظلمات تعزیه متواری خواهم بود.

لمؤلفه

ازیرا که خونخواه آن خسروم به ملک کهن شهریار نوم
 همی سوزدم دل بر آن طرفه شاه که در خون بغلطید بر روی گاه
 مرا بود عم بل گرامی پدر به خونخواهیش بست خواهم کمر

سپهر ار کند کینه کین آورم همه اخترش بر زمین آورم
 نمانم به بیگانه این تاج و گنج که ماند از نیاکان به دیر سپنج
 زره جامه مغفر کلاهم بس است سپر جام و زین تختگاهم بس است
 ز کف یا همی مُلک ایران دهم و یا خون گرگان به شیران دهم
 من اینجای و گُردی ز اهل شقاق دهد پویه مرکب به قصد عراق
 بزد کوس و غزان بر آمد به رخش ز برق سلیحش جهان پر درخش
 خشمگین تر از شیر غضبان و چلاکتر از پلنگ غرمان راه بر گرفت. چون به
 حوالی سپاه سردار اهل شقاق صادق خان شقاقی قریب شد او نیز با بیست و پنج
 هزار (۲۵۰۰۰) کس به استقبال موکب فیروزی کوکب، رایت خلاف و صف مصاف
 برآراست و عساکر تابعه خود را که گُرد و شاهسون و غیرهم بودند به پانزده (۱۵)
 تیب ترتیب داد و هر تیبی را به یکی از عشایر و اقوام خود بسپرد و خود سراپا غرق
 در آهن و فولاد و بر پشت اسبی قوی قوایم با دلاوری گرگین میلاد تکیه کرد و به
 هیچ روی از روبرو شدن با وارث تخت سلاطین و شهریار جلالت آئین شرم ننمود،
 و با آن سپاه بسیار و لشکر بی شمار داد بی شرمی و بی آزرمی داده مستعد رزم
 بایستاده.

قاتلان خاقان شهید که در حزب آن اهرمن مرید منسلک بودند با سلطان
 سلیمان شآن که خاتم ملکش در دست دیوان دیوخوی و اهریمنان ریمن ملک جوی
 در افتاد بود مقابل گردیدند و از دیده چاکران صداقت سیر خاقان شهید خوناب
 سرشگ جاری و ساری گردید، اشک از چشمه های چشم شاه و سپاه جوشیدن
 گرفت و هر کس به ناله زیر و بم بر آن شهریار ترک و عجم خروشیدن، شهریار
 خونخواه خونخوار قاجار را حالتی دست داد که از غایت غیرت دل از جان بر گرفت
 و ناله در گرفت، کمر چست کرد و اسلحه درست و سپاه قلیل خود را به پنج (۵)
 صف برآراست، میمنه سپاه میمون را به کهنتر برادر نامور سَمی پدر والاگهر نواب
 حسینقلی خان تزبین داد و میسره را از وجود امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان
 بن محمد خان قاجار قوینلو که دائی اُغلی و یکی از وارث ثار شهریار شهید بود یسر
 بخشید و جناحین را با امیرین دلیر محمد ولی خان و جان محمد خان سردار قاجار
 سپرد و خود با قلبی قوی و قالبی پهلوی متوسل به ارواح زکیه طاهره پنج تن خمسة

التجبا شده در قلب بیار امید.

و با آن پنج تیپ در برابر بیست و پنج هزار (۲۵۰۰۰) سوار جرار نیزه گذار بی اندیشه و بیم به مدافعه و محاربه پرداخت، کوسهای کسروی و سنجهای سنجری بر سوگ خاقان شهید ناله از دل بر گرفتند و غرش های شیرانه بر سوگواری آن شیر شهرگیر از سر گرفتند، عرصه زمین خاک علی که از جمله حومه قزوین بود صفت صفحه عرض اکبر گرفت و شورش دشت محشر وقوع یافت:

نظم

برآمد ز قلب دو لشکر خروش	رسید آسمان را هیاهو به گوش
ز فریاد روئین خم از پشت پیل	نفیر نهنگان بر آمد ز نیل
ز بس بانگ شیپور زهره شکاف	بدرید زهره به بیچید ناف
به موج اندر آمد دو دریای خون	شد از موج خون زمین لاله گون
به ابرو در آمد کمان را شکنج	شتابنده شد تیر چون مار گنج
سنان بر سنان رسته چون نوک خار	سپر بر سپر بسته چون لاله زار
در آن مسلخ آدمی زادگان	زمین گشت پر کوه ز افتادگان
ز پولاد پیکان لشکر شکن	تن کوه لرزنده بر خویشتن

چنان رزمی سخت رفت که خون چون جوی روان آمد و سرها چون گوی در میدان به چوگان سنابک مرکبان به هر سوی غلطان شدند در آن هنگامه هایل میسره آن دیو هائل بر میمنه سلیمان زمان حمله سخت کردند که قریب به تلاشی شدند به اشارت شهریار رزم شعار نواب برادر کهتر حسینیقلی خان که مهتر میمنه بود با امیر کبیر سلیمان خان قاجار به مدافعه و مضاربه دشمن حمله ور شدند

چونان دو شاهباز سبق جو بیکدگر

قدر اندازان مازندرانی زانوها بر زمین زدند و عقده های روئین از دل از درهای آهنین برگشودند، گفتی هوا ژاله همی بارد و زمین لاله همی کارد، دیده جوشن بر سوگ جوانان بسمل همی خون گریست و دهان شمشیر بر زخم طعنه رمح همی خنده زد، مدت دو سه ساعت آن رزم امتداد یافت و آخر هزیمت در سپاه شقاوت همراه خان خاین شقاقی در افتاده، با دلی از آتش شرم در التهاب و دیده ای از اندیشه مرگ پر آب و حالتی پریشان و خراب، چون گم شدگان صحرای وحشت

خود را به سراب رسانیدند و برادرانش که سابقاً مذکور شد مقهور و مخدول در همین روز از مرند گریخته در سراب بدو پیوستند و به سوگواری [۱۳۲] یکدیگر نشستند.

و همانا در این محاربه قریب ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از سپاه او کشته و اسیر و گرفتار گشتند و بسیاری فرار گزیدند، اسباب و ائانه اردویش به تصرف در آمد، و چون از اموال عساکر شاه شهید بود به مالک و وارث بازگشت و صاحب طبعان آذربایجان پس از اطلاع صادق خان را مخاطب بدین خطاب کردند:

بیت

کای روبهک چرا ننشستی به جای خویش
با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

اما فی الواقع صادق خان سرداری بود صف‌شکن و امیری بنیان‌کن، سپاهش رزم‌کوش و سخت طبیعت و آهن جان و به خاقان شهید خدمات لایقه کرده بود، نفس شیطنت شعار هوس کردار او را بفریفت تا کاری بر خلاف صداقت پیشه کرد و عاقبت وخیم یافت و مورد طعنه گروه خردمندان شد، شهریار مُلک‌گیر مُلکدار سلطان فتحعلی شاه قاجار به شهر قزوین ورود و به دلجوئی اهالی آن شهر پرداخت و خبر این فتح که سرآغاز فتوحات بسیار بود در اقطاع و اقطار گیتی انتشار یافت، تمامت امرا و اکابر اطراف پای در دامن ادب فرو کشیدند و به جای خود قرار و آرام گرفتند.

بیت

زرد گوشان به گوشه‌ها مردند سر به آب سیه فرو بردند
و نواب شاهزاده حسینقلی خان به واسطه اهمی که در این خدمت کرده بود به ایالت مملکت فارس از همگنان اختصاص و امتیاز یافت و بدانجا شتافت.

در ذکر قصد تسخیر و انتظام آذربایجان و ورود زنجان و توقف و وقایع اتفاقیه این سال

پادشاه و الابخت فیروز رزم قاجار فتحعلی شاه گیتی پناه عزم انتظام امور آذربایجان فرموده و پس از دو سه روز توقف در قزوین عزیمت خمسه و زنجان کرد و حسینقلی خان به تهیه و تدارک سفر فارس پرداخت، و ابراهیم خان قاجار عزالدینلو با فرمان قضا جریان به نزد صادق خان مأمور و به اخذ و تصرف جواهرات خاصه سلطانی که در تصرف او بود پرداخت، و قتله خاقان شهید را نیز طلب کرد.

و چون در این ایام در حدود آذربایجان مرض وبا و طاعون به شیوع پیوست، شهریار جوان بخت افراسیاب تخت پیران رأی قاجار فتحعلی شاه هم در زنجان به نظم آذربایجان اهتمام فرمود، محمد خان قاجار قوینلو حاکم سابقه ایروان را که معزول و محبوس و از زندگانی خود مأیوس بود به تشریف شریف خلعت حکومت و ایالت ایروان و یرلیغ بلیغ حکمرانی آن سامان مفتخر و مخلع و روانه، و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی را به کوتوالی ایروان روان فرمود و جعفر قلی خان دنبلی که از حاضران رکاب ظفر مآب و با حسین خان دنبلی باطناً نفاق داشت، به حکومت تبریز و خوی سرفراز کرده بدان صفحات برگماشت، و احکام قضا نظام محکم قدر توأم به تمامت امرا و حکام و بزرگان آذربایجانیه نگاشته آمد و هر یک را به وعد و وعید در کار خود و مقام خویش استقلال و قوام افزوده شد، اعتضادالدوله امیر کبیر سلیمان خان قاجار به ایالت گیلان رفت.

و صادق خان شقاقی در گوشه سراب خراب از عمل خود نادم و پشیمان شده در مقام چاره و عذر و استشفاع برآمده به مدلول لا شفیع الحجج من التوبه از جسارت خود اظهار انابت و خسارت کرده بازوبندهای مشهوره خاقان شهید و کلاه کیانی مکمل و مرصع و سایر جواهرات ثمین و اوانی زرین و سیمین که در نزد او بود با عریضه انفعال آمیز عفوانگیز انفاذ خدمت خاقان کامکار جوانبخت نمود و به

معاذیر چند متمسک گردید. پادشاه قوی گداز ضعیف نواز نظر بر خدمات سابقه وی فرموده او را به حکومت سراب و گرم رود امیدوار نمود.

ادر بیان حمل جنازه آقامحمدشاه از شوشی

و چون امیر جلیل سمی ابراهیم خلیل از قضیه خاقان شهید استحضار حاصل کرد به سرعت تمام به شوشی باز گردید، پادشاه را کشته و سر بخت دولت او را برگشته دید، از کمال حسن ادب و مقتضیات علو نسب و حسب در کمال آداب و سوگواری جسد مجروح حضرت شهریاری را تغسیل و تکفین و در قلعه پناه‌آباد شوشی از غایت خردمندی و تیزهوشی به امانت گذاشت و گوش در راه اخبار اخبار شهریار قاجار همی داشت تا در این اوقات حسن قلی خان کوسه عزالدینلوی قاجار به حکم حضرت شهریار با نوشته مرحمت سرشته به نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر حکمران قراباغ رفته، او نیز در کمال قاعده‌دانی و مردمی نعش مذکور را در محفه نهاده روانه طهران کرد و بدین بهانه اظهار ارادت و خلوص را مبرهن و ثابت نمود.

جمعی از قزاق و علما و امرای آن ولایت را در هنگام حرکت نعش مذکور به تلاوت و همراهی مأمور و فرزندان ارجمند خود ابوالفتح خان و دیگران را با کفل اعظام قراباغ سیاه‌پوش کرده با آن تخت روان که تن بی‌روان پادشاه شهید در آن نهاده بود روانه کرد.

مع القصه از آنجا به نخجوان رسانیدند و عباس قلی خان نخجوانی با همه علما و امرا و عموم رعایا و برای استقبال کرده، با قزاق و خدمه و اسباب شوکت و حشمت به خوی رسانید، و هکذا جعفر قلی خان بیگلربیگی خوی از خوی به مراغه و از مراغه، احمدخان مقدم حاکم آن شهر جنت توأم با تجلیل و تعظیم به خمسه فرستاد، و عبدالله خان اوصانلو استقبال و آداب به جای آورده با حشمتی کامل و تعظیمی شامل به قزوین روانه نمود. مهدی قلی خان بن محمد امین خان بن فضلعلی بیگ برادر فتحعلی خان نایب‌السُلطنه شهید اکبر که فرارش با سلسله علیه قاجاریه قوی‌نلو

از یک اصل بود، و در این ایام در قزوین حکومت می‌راند به محض استماع لباس سیاه در بر کرده برادران [۱۳۳] و خویشان و اقربا و اولاد خود را جمع نموده با دیدگان اشگبار علما و فضلا و حفاظ و قزای قزوین را گرد کرده چندین فرسنگ به استقبال تخت روان شاه فریدون فرهنگ روانه، چون قرب جوار یافت با تمامت همراهان پیاده شده بر تخت روان شاه بی‌روان تعظیم و کورنش عظیم کرده و مویه بر گرفت و موی عارض بر خاک بر نهاده ندبه و نوحه آغاز نمود و همی گفت که:

نظم

کس از تاجداران بدین سان نمرد	که تو مردی ای مهترین شاه گرد
نه پور و برادر نه بوم و نه بر	نه تخت و نه شاهی نه تاج و کمر
سرت را بریده سه تن اهرمن	تنت را به تخت ازدواجت کفن
از این سوگ گردون به تاب اندر است	ستاره ز گریه به آب اندر است
بکامو تن آن سه بی‌دادگر	که همچون تو شه را بریدند سر
پیاده سپه بُد پیاده سپاه	پراز خاک سر بر گرفتند راه
دریده درفش و نگون سارکوس	رخ نامداران به رنگ آب‌نوس
به تیره سیه‌گرده و روی پیل	پراکنده بر تازی اسبانش نیل
چو خسرو چنین باز گردد ز راه	چنین باید او را پذیره سپاه
خروش و فغان و دو چشم پرآب	ز هر دام و دد برد آرام و خواب

مع القصة مهدی قلی خان قوینلو بعد از ورود به قزوین محفله محفوف به رحمت
اللهمی خاقان سعید شهید را در اطلس سیاه بگرفته با ابنای خویش و قرا و حفاظ و
اکابر قزوین در کمال جلال و تمکین روانه مرقد حضرت امامزاده عبدالعظیم حسنی
طاب ثراه نمود و در روز ورود بدان مرقد قیامتی عظمی ظهور نمود.

در بیان ورود
 نعش خاقان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار
 به مرقد امامزاده والا مقدار حضرت عبدالعظیم
 تبجیل شهریار کامکار ایران
 فتحعلی شاه قاجار

چون به عرض پادشاه فلک جاه حقایق آگاه دقایق پناه حضرت سلطان فتحعلی شاه رسید که محفه محتوی بر نعش خاقان شهید قریب به زاویه امامزاده مذکور رسید، در هیجدهم شهر جمادی الاول حضرت پادشاه کامکار قاجار بنا بر وفور ادب و غایت آداب ناموس سلطنت کبری را مرعی داشته، نخست شاهزادگان والاتبار و فرزندان با اعتبار خود عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا و حسنعلی میزا و محمد ولی میرزا و ابراهیم خان بنی عم بن مهدی قلی خان قاجار که هر یک در سن شباب و به ضیای آفتاب می بودند در لباس سیاه چون ماه در میغ و آب حیات در ظلمت پنهان بودند با خود برگرفته.

چون مقدمه قرب جوار محفه شهریار به حوالی حضرت عبدالعظیم آشکار آمد به فاصله پانصد (۵۰۰) گام پادشاه والامقام و شاهزادگان با احترام و تمام امرا و اعیان و جمیع وزرا و ارکان از اسبها پیاده شدند، غالب سران با سرهای برهنه و گریبانهای گشاده به نزدیک تخت روان شاه شهید رسیدند، سراسر سر به خاک بر نهادند و زبان به ندبه و نوحه و دروغ برگشادند، و ترک و دیلم و عرب و عجم هر یک به زبانی سوگواری و تعزیه داری همی کردند. هر امیری تعزیتی همی راند و هر دبیری مرثیتی همی خواند، پوشیده رویان مشکوی عفت نیز بر سر آن نعش شدند و موی بکنندند و مویه برگرفتند. آخر الامر وارث تخت و دیهیم شهریاری بر سر محفه محفوف به انوار رحمت حضرت باری رفته لختی در آن تخت روان نگرست و بسیاری بر انجام آن پادشاه شهید بگرست و این رباعی بر خواند که گفته اند:

رباعی

شاهها فلک از سیاست می لرزید پیش تو به طوع بندگی می ورزید
 صاحب نظری کجاست کاندرا نگر تا آن همه سلطنت بدین می ارزید

هم آخر کار بر آن مقرّر شد که در پیدا کردن و به دست آوردن کشتندگان آن پادشاه غازی کمال جهد مبذول شود و جسد آن شهیار به مشاهد مقدسه منقول گردد، و نعش او را به حضرت امامزاده بردند و نهادند و چندین نفر از حفاظ کلام الله المعجد از اهالی ری و همراهان آن سفر را به قراءت قرآن و تلاوت فرقان معین نمودند، ناظر و مهماندار به جهت حفظه و زایر و عموم خلق از وارد و صادر گذاشتند و هر به روزی مبلغی کثیر و نعمتی خطیر مصروف شد.

احمل جنازه آقا محمد خان

به نجف اشرف

و در بیست و ششم جمادی الاول تخت روان خاصه شاهی را حرکت دادند، چاوشان در پیش و جارچیان و نسقچیان در دنبال ایشان و از آن پس جنبتهای زرین ستام که ده (۱۰) سر بوده همی کشیدند، و مقرر شد که در جانب ایمن جناب ملا مصطفی قمشه‌ای که فاضل عهد و ندیم پادشاه مغفور بود و میرزا موسی گیلانی منجم‌باشی بر طرف ایسر جنبش کنند، و داود الزمانی حاجی قاسم کاشانی و بیست (۲۰) نفر قاری قراءت نمایند و به فاصله بیست (۲۰) قدم محمد علی خان قاجار سردار با جمعی از انجباب آن سلسله علیه راه برگیرند و به همین مقدار مسافت غلامان مخصوص پادشاهی بروند و یکهزار (۱۰۰۰) نفر از سپاه و ناظر و مشرف و طباخ و شربتدار و طبیب و جراح و عمله جات و کارخانه جات راه برگیرند و ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان نقد به جهت مخارج عرض راه به همراه برداشتند و تا کرمانشهان منزل به منزل مردم بزرگ با جاه در لباسهای سیاه پذیره آمدند.

مصطفی خان حاکم کرمانشهان با عالیجناب نتیجه الاطیاب فاضل کامل آقا محمد علی مجتهد به استقبال در رسیدند و رسوم تعزیت را تجدید کردند، و از آنجا سه تن از چاکران به جهت ابتیاع مایحتاج و علیق الدواب به منزل زهاب تقدم جستند.

اما سلیمان پاشا وزیر بغداد [۱۳۴] که با خاقان سلیمان نهاد دم از ارادت می زد به محض اطلاع مصطفی آقای پیشکار خود را به زهاب فرستاده ضروریات آن عسکر

را آماده کرده، در چهاردهم ربیع الثانی از زهاب حرکت کردند قادر پاشا و یوسف آقای حاکم و میهماندار آن دیار در حوالی طاق کُرا پیاده به حضرت آمدند و از آنجا از راه علی آباد روی به سرمن رأی نهادند، همگی خدام و کلیدداران استقبال کرده مورد انعام عام شدند و به کاظمین رسیدند، و نعش را در آن مزار متبرک ساختند و در رواق دویم گذاردند و به ترتیل تنزیل خداوند جلیل پرداختند.

صبح آن روز ائمه بغداد و افندی و دیوان آقاسی و عجم آقاسی و صد (۱۰۰) تن از اکابر از جانب سلیمان پاشا وارد شدند؛ و سیوم روز ابراهیم خان قاجار برای ابلاغ نامه شهریار کامکار به بغداد رفت و شب در آنجا بماند و روز مراجعت نمود. در چهارم ماه پاشا و جمعی به سلام و فاتحه نعش آمدند و ائمه بغداد قراءت یاسین کردند و فاتحه دادند و مبلغی در این کار مصروف شد تا در ششم رجب المرجب به عزم کربلای معلای راه برگرفتند، سه فرسنگ به مقصد معهود مانده، سید مراد حاکم و نقیب الاشراف و خدمه محترمه بالوا و اعلام متعلقه به حضرت امام همام علیه السلام پذیرای پذیره شدند؛ و حضرات مجتهدین عظام آقا سید علی و میرزا محمد مهدی شهرستانی و سایر علمای مجاورین به تکریم و تفضیم پیش آمدند و تخت نعش را به مرقد حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام برده از آنجا به آیین شایسته به حضرت سیدالشهداء امیرالمؤمنین حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بردند، بر گرد ضریح مقدس گردانیده در رواق دویم که رشک بهشت هشتم است نه (۹) روز گذاشتند و سی (۳۰) تن حافظ مقدس چندین سی پاره در آن روضه اقدس بر آن جسم سعادت مند بر خواندند از آنجا به نجف اشرف علیه السلام و التَّحِیة و التَّحَف حرکت دادند.

و ملا محمود کلیددار و حاکم نجف اشرف با عموم سادات و قادات و علما و فضلا تا چاه قیر به استقبال تخت روان پادشاه بی نظیر آمدند و پس از ورود به صحن اقدس به فاصله هفت ذرع ضریح آن حضرت از جانب فضای سر مبارک در آن خاک پاک سپردند و همانا در مقام تشفع گفتند:

تو دانی و فردای و آن داوری

قبرپوش زرتار و فروش زیبا و دیبا و شمعدان و پیه سوز نقره و مجمره سیم وقف مضجعش کردند و دوازده (۱۲) قاری اجیر نمودند که هر سال به تلاوت فرقان